

کریم خان وکیل اخبار کردند که جهانجوی قاجار به نواحی فراهان درآمده، و سپاهی بی کران بدان حدود درآورده.

کریم خان نخست شیخعلی خان و پس از وی محمدخان زند را به مقابله سپاه زند بند قاجار مأمور کرد، در سنجان از توابع کزاز بین الطفرین آتش اقتتال اشتعال پذیرفت، دو لشکر قیامت حشر در آن صحرای چون محشر به یکدیگر رسیده، چون کوه صف برکشیدند، کوس روئین بر مرگ جوانان فسوس و نوحه می راند و نای ترکی بر سوگ تازیگان نوای مویه همی خواند، تیغهای قتال چون میغهای هطال همی خون بیاریدند و آجال بر آمال همی خنده زنان بودند. اعلام رمحها را سر آذین شد و اکمام حناجر از دم خناجر رنگین گردید.

نظم

سپاهی همانند رخشان سپهر
 کجا کرد شش گرز پولاد چهر
 بروجش همه گونه گونه درفش
 ستاره سر تیغهای بنفش
 عاقبت الامر شکست در لشکر کریم خان درافتاده، محمدخان زند که گیوی بود نیرومند؛ بلکه دیوی نژند در دست سپاه آن سلیمان عهد و طهمورث دیوبند اسیر و با هفده (۱۷) تن از اعظام زند دستگیر شد، و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت نصرت آیت خدیو قاجار بروزید و نکبای نکبت بر شقه علم سپاه زند اهتزاز یافت. و حضرت والارتیت خدیو ملکگیر و شهریار دلیر نواب محمدحسن خان قاجار بر سر کریم خان زند ایلغار برد، آن سرگشته نیز ناچار از بلده اصفهان به درآمده در قریه موسوم به گلون آباد^۱ اساس رزم و مقابله را بنیاد نهاد؛ و اسکندر مملکت جوی سدی از آهن و روی به روی بأجوج و مأجوج جنود نامعدود یکدیگر بکشیدند که آن سد سدید و حد حدید را از حدود فیه باس شدید جداری جدیر و حصاری جدید برآراسته بودی.

نظم

بغرید بر کوس چرم هژبر
 پر از ازدها گشت گردون ز گرد
 دم نای روئین بر آمد به ابر
 پر از شیر غرنده هامون ز مرد
 به دریا رسید از تف تیغ تاب
 بگه سنگ شد آتش و آهن آب

۱. تاریخ منتظم ناصری: جلون آباد (۱۱۵۳/۲).

نخست ثعبانان روئین تن و افعیان مهره افکن، چون رعد بهمن به غریو و غرش درآمدند و از آن پس صوارم هلال شکل مریخ فعلی مصری نژاد الماس نهاد لعل رنگی برق کردار باران آثار به جنبش و برش ساعی شدند، لثالی هیاکل به مثاقب سنبادۀ سهام نوازل سفته می شد و غبار حیات از ساحات اجسام به جاروب ممت رفته چشمه های جوشن به مکحل سهام و داروی نصال انباشته آمد و خیمه های ابدان به ستون و جل و طناب اجل افراشته، پهنه مصاف از خون صاف لعل زای گردید و عرصه معارک از باران بلارک بیجاده روی هوا مرکز تراب شده بود و تراکب کره اثر چه خاک بر باد رفته بود و زمین آتش گرفته از التهاب و اشتعال شراره توپ و تفنگی گفتی، جوّ هوا کوره حداد است و از لوایح بروق صوارم و لوامع شروق سیوف نصرت انتما، روی زمین جنت شداد شیران شرز [۱۲] محارب در آن مصاف برائن ریختند و بازان جره مصاید در آن مصاد مخالف گسیختند.

دلیران رویاروی در آن هنگامه پرهیا هوی یک با دگر آویختندی و از خنجر خون ریختندی، گرزها را بر برزها تصادم بود و ناوکها را بر تارکها تهاجم، کار طعان و ضراب از حساب الوف و ضراب درگذشت، و محاسبه مضاربه از اصابع یمنی به انامل یسری رسید، صحرای از خون حمیری فی المثل رود نیل بود و دلاوران تمساح و نهنگ و پیدا از پیکر کشتگان کوه بر بر بود و تناوران ضرغام و پلنگ جنگی سلطانی رفت و رزمی چنگیزی پیوست، محاربتی افراسیابی وقوع یافت و مبارزتی رستمی روی داد، و کریم خان زند که فی الواقع پهلوی برز و برزگرازه گرز بود، بر صفوف سپاه خاقان افراسیاب نژاد گرسیوز پرور حمله چون برق خاطف و ریح عاصف کرد و میسره تهمتتان قاجاریه را یک سره بر شکافت و واپس برد و حضرت سلطان محمد حسن خان ترک که جنگ آوری بزرگ و دلاوری سترک بود رکاب بر رخس جهان پیمای شبدیز شتاب شنا کرد به یمن طالع تیموری و حمله چنگیزی میمنه سپاه الواریه را از جای برکند و چون اوراق عرعر از هبوب باد صرصر پراکند.

نظم

برآمد خروشیدن گاو دم	برانگیخت ارغون روئینه سم
زدندش بر آن تارک نامدار	همانا که کوپال بیش از هزار
به سنگ و به رویش بر آورده اند	تو گفتی که از آهنش کرده اند

همی ناخت مرکب چو روز شکار
 چنان نعره زد در میان گروه
 که سر بر فرازیده جنگ آورید
 چو برق درخشنده از تیره میغ
 زمین شد به کردار دریای قیر
 کریم خان زند که به عظمت جثه و غلظت پیکر و سطبری بازو و قوت و هیکل
 پیلی دمان بود و در ضرب دست و برش تیغ برقی سوزان و آتشکده فروزان با آن
 شیر آجام بسالت و بیرکنام شجاعت تاب مقاومت و ثبات مصادمت نیاورده با
 هیکلی چون کوه قاف و جیشی چون دریای رجاف، عار فرار بر خود نام شمرده و
 چون زیبق رجراج فرار و بی ثبات گردیده، از تقابل آفتاب صمصام نصرت نیام خاقان
 عدو بند ظفرمند تجانب و تهارب گزیده و در آن عزیمت جان عزیز را غنیمت شمرد
 و سخت دلان سپاه قاجاریه در هزیمتیان جیوش الواریه چون گرگ در رمه اغنام و
 چون شیر در گله انعام در افتادند.

نظم

بگشتند چندان از ایشان گروه
 زمین سر بسر کشته و خسته بود
 همه دشت پر خرگه و سیم و زر
 همی سر بریدند برنا و پیر
 که شد خاک دریا و هامون چوکوه
 همه لاله و زعفران رسته بود
 سنان و ستام و سلیح و کمر
 بگشتند سرگشتگان و اسیر
 الحاصل کریم خان فرس گریز به جانب فارس راند و خاقان قاجار با همراهان
 وارد شهر صفهان شد و حکومت عراق را به محمد حسین خان قاجار دولو تفویض
 فرمود و خود به تسخیر ملک فارس و تتمیم کار کریم خان تصمیم عزم فرمود و با فر
 فریدون و شوکت سلیمان روانه ملک جم شد.

ذکر عزیمت
 آزادخان افغان حکمران بلاد
 آذربایجان به جانب گیلان و مازندران و
 مراجعت سلطان کبیر کامکار نواب محمدحسن خان قاجار
 از جانب عراق و فارس به مدافعه وی

آزادخان افغان که بر ولایت آذربایجان والی و پایه قدرش را مقامی عالی حاصل شده بود، چون از فرار محمدکریم خان و ایلغار محمدحسن خان به جانب فارس اطلاع یافت به طمع تسخیر گیلان و مازندران درافتاده، سپاهیان آذربایجانی و اکراد و افغان را تجهیز و تسمیر به تصرف و تسخیر بلاد خاقان کشورگیر نموده، چون این خبر به نواب خاقان قاجار در رسید، حفظ مازندران و استرآباد را از فتح فارس اهم دانسته از تاخت و تاز الکای فارس عزم رجوع فرمود، امیرگونه خان افشار ایرلو را در اصفهان گذاشته عزیمت کاشان کرده و بعد از سه روز توقف از راه سیاه کوه به خوار ورامین درآمده و از آنجا به مازندران روی کرد و به انتظام امور دارالملک خود اهتمام تمام به ظهور آورد.

و آزادخان به جانب اصفهان رفته به کاستن ثروت رعایا و برایای کشور و فزایش تجمل اعالی و ادانی لشکر خود پرداخت، توانگران را بی مایه و بی مایگان را توانگر ساخت، بعد از خودآرائی، هوای بادپیمائی در سرافزوده از عراق مراجعت گزید و به فیروزکوه رسید. نواب محمدحسن خان قاجار، محمدخان قوآنلو عمزاده خود را که بیگلربیگی مازندران بود با گروهی کوه شکوه به حفظ و ضبط معبر آمل مأمور فرمود و معابر دیگر را نیز مضبوط نمود و صحرای علی آباد که اوسع و انبسط مقام احتشام و در خور مقابله و مجادله سپاه نصرت فرجام بود مضرب خیام کیوان قیام نموده انتظار ورود جنود افاغنه همی برد.

آزادخان افغان که از حاصل سابق یورش کریم خان به استرآباد استحضار داشت از عبور به ملک مازندران پراندیشه شد و دل در برش طپیدن گرفت، چندانکه موافق و مخالف طایفه آذربایجانی و افاغنه به مصادقت و مداهنه آزاد را به ورود و دخول مرز دارالمرز تحریص کردند، آن [۱۳] مرغ زیرک عزم آن دام نکرد و آزادی را به

گرفتاری رجحان داد، گاه قصه کیکاوس برخواندی و گاه سخن از کار سالار زند راندی، خود را مشتری این بازار و مرد این کار ندیده، از فیروزکوه بی فتح و فیروزی و بهزادی و بهروزی روی به طالقان و از آنجا رأی به قزوین و گیلان کرد و بر الکای گیلان استیلا جست؛ و امیرگونه خان افشار از گیلان به خدمت خاقان قاجار آمد و شرح این حال معروض داشت.

ذکر ایلغار خاقان ترک و سلطان بزرگ محمدحسن خان قاجار بر سر آزادخان افغان و شکست لشکر افغان و آذربایجان و هزیمت یافتن آزادخان افغان

چون ولایت گیلان و رشت از ممالک متصرفه خان جلیل الشان و حاجی جمال بن امیره دباح حاکم آنجا منسوب آن حضرت بود، با اینکه در آن فصل هوا در غایت برودت و یساق در نهایت صعوبت بود، در حوصله غیرت وی نگنجید که آزادخان افغان در ملک گیلان ایالت کند و اظهار جلالت نماید، لهذا با سپاهی که در عهد مهد بر جای ندی مام نصل سهام می مکیدند و به جای دامان دایه در کنام شیران آجام می خسبیدند به عزمی صادق و حزمی ثابت و عهدی واثق و جهدی کامل، از عرصه آمل رکضت و نهضت گزید؛ و چون سیل العرم از کنار دریای خزر به حدت برق و سرعت باد در حرکت آمد و سپاه کینه خواه فولادخای، مانند بحر آهن موج فوجافوج و کتیبیه در کتیبه در رکاب نصرت مآب خاقان ترک همی رفتند، در آن تراکم برف که سپهر از مشگ تر کافور بار و قورخانه شمر را خنجر و خنجر بی شمار بود.

لمؤلفه

همی تو گفتی پرخنجر است و تیر هوا
همی تو گفتی پرچوشن است و تیغ شمر
ندیده کوره و سان آب جویها در جوی
خلنده همچون سنان و برنده چون خنجر

هوا چو طرف چمن پر ز شاخه‌های سمن
 زمین چو بحر عدن پر ز دانه‌های گهر
 چو طشت زرین از قعر آب حوضه عیان
 همی نمودی ز ابر کبود زردی خور
 درفش در به تشنج دمامه در به خناق
 ز برف این شده خشک وز ابر آن شده تر

آن سلطان یکه تاز و خاقان ایلغار ساز چنان مسارعت گزید که رخشش بر صبا
 سبقت گرفت و رایتش از برق قصب السبق برد، دریای خزر از تلاطم لشکرش عادت
 خود فراموش کرد و باد صرصر از تقدم رایتش سرعت خود را مایه شرم شمرد، با آن
 چندین هزار جیش گردون طیش چنان تیز راند که اراجیف جواسیس و جواسیس
 اراجیف برورود او تقدم نیافتند و بلاهای مبرم و قضایای محتوم از او واپس بماندند
 رفت آن چنان که مرغ بجنید ز آشیان

نه گیلانیان را از جنبش او خبری بود و نه افغانیان را از ورود او استحضاری حاصل
 شد، با آنکه آزاد افغان احتیاطاً در راه او سنگرها تعبیه کرده بود و لشکرها به هر جا
 تهیه نموده، و عبدالعلی خان عرب عامری در رودسره که محلی است در چار
 فرسنگی لاهیجان سنگر بسته و در آن نشسته و یک سوی آن به دریا و دیگر سوی به
 مرداب متصل و به جنگل و بیشه صعب مشتمل؛ و خسروخان مکرری صاحب بار او
 در اعانت کار او نیز در لاهیجان با پنج هزار (۵۰۰۰) لشکر پرخاشخر سیبه ترتیب
 داده و سنگر بنیاد نهاده و یا جوح آسا در پس سدّ سدید نشسته بود، مطلقاً از ایلغار
 و یاساق خسرو آفاق مخبر نگردیده بودند، به ناگاه پیشتازان سپاه جزّار که مقدمه
 وصول آن جیش خونخوار بودند به سنگر عبدالعلی خان عامری ریختند و گرد و غا
 و باران بلا برانگیختند.

لمؤلفه

چنان چون ز زیر سحاب آفتاب
 وز آن میغ بارنده شد تیر و تیغ
 زمین سر به سر بحر مواج شد
 بکشتند افغان و تازی به رشت

برآمد همی تیغها از قراب
 تو گفתי هوا خرگهی شد ز میغ
 هوانوبه نو ابر ثجاج شد
 دلبران قاجار و ترکان دشت

بر ترکمان تازی عامری چو در پیش موسی بُدی سامری
 دلیران قاجار و سواران دارالمرز و شجاعان سبزوار و مردان دامغان و بسطام
 مانند شیران خون‌آشام بر سپاه افاغنه و عامریه بتاختند و چنانکه باید به شمشیر
 کارزار کار آنان را زار ساختند، ناچار طوایف عامری از ابطال قاجار به هزیمت شدند
 و متابعان خسروخان مکرری اشیک آقاسی آزادخان افغان نیز تاب ثبات نیاورده
 مانند خسرو پرویز از تیغ تیز بهرام چوبینه بهراسیده، روی به وادی گریز نهاده و همه
 سپاهیان از هم گسیختند و با هم گریختند.

لمؤلفه

برآمد یکی موج از آن بحر ژرف تلاطم گرفت آن محیط شگرف
 سراسر سفاین ز پا تا به فرق در آن بحر موج گشتند غرق
 سپاه و سرهنگ و آمر و مأمور و حاکم و محکوم تمامی منهزم و منعدم سراسیمه
 و تار و مار روی به فیافی فرار و سباسب انکسار نهادند، آزادخان افغان و امرای
 آذربایجان را قوت مقابله و قدرت مقاتله نماند با آنکه اکثر من التمل و اظماً من الزمل
 بودند مانند پشه از هبوب باد صرصر تاب ثبات نیاورده، عار فرار بر خود آسان کرده
 بگریختند و خاک ذلت و مذلت بر فرق خود و تارک فِرَق خود ریختند، بی اغراق
 چندین هزار بنه و آغروق و مفروش و صندوق و سنجق و منجوق فرو ریخته از
 گیلان به قزوین فرار اختیار کردند، فرصت بردن همراهان رشت را در موکب خود
 نکردند، چه جای ملازمان متفرقه در اطراف و اکناف گیلانات که همه اسیر [۱۴] و
 دستگیر آمدند ائانه و اسباب سلطنت و مملکت ثروت و مکنت که به روزگار دراز
 فراهم بیاورده بود، سراسر به تصرف سپاه قاجاریه درآمد.

جمعی کثیر از اهالی آذربایجان و اعظام طایفه افغان در دست قاجاریه و
 دارالمرزیه و تراکمه اسیر و دستگیر شدند، بردند آنچه بردند، کردند آنچه کردند، از
 آن پس سلطان جلالت توأمان قاجار به جانب رشت نهضت فرمود و ابواب رأفت و
 رحمت بر وجوه خلائق مفتوح نمود، حاجی جمال فومنی مانند ماهی که از محاق
 برآید یا چون آفتابی که زمان کسوفش به سر آید به حضور حضرت شهریاری آمد و
 اظهار ارادت و اقتباس سعادت کرد و خاقان بی همال او را مشمول عنایات
 بی غایات فرمود و بدین اشارت سرود که (ع)

برای تو پیمودم این راه دور

مع‌القصه پس از سه روز توقف در گیلان سرکار حضرت سلطان غیرت کیش فتوت‌اندیش محمدحسن خان قاجار مانند آذر فروزان و آتشکده سوزان، عزم تسخیر الکای آذربایجان فرمود؛ و از راه کنار دریای خزر و باب‌الابواب و اعمال طولانی به عزم رزم و چالش عبور و در محل قزل‌ایاغ اتراق فرمود؛ عرصه موغان را از فرّ مقدم همایون رشگ معابد زردهشت و آزر حقایق بهشت ساخت.

ذکر عزیمت خاقان ظفرمند و

سلطان عدوبند محمدحسن خان قاجار قوینلو

به جانب آذربایجان و تسخیر ارومی و

گرفتاری یوسف خان هوتکی افغان و

رزم خان والاشان با آزادخان افغان و

هزیمت آزادخان به جانب گرجستان

در این سال که یکهزار و یکصد و هفتاد هجری (۱۱۷۰ هـ / ۱۷۵۶-۱۷۵۷ م) بود موکب نصرت کوکب خاقان گیتی‌ستان قاجار به عزم تسخیر آذربایجان و تدمیر آزادخان افغان با سپاهی دلیر و خونخوار از قزل‌ایاغ موغان^۱ به تصرف حصار ارومی که محکمه و دارالملک آزادخان و مجمع عیال و اطفال افغانه بود تصمیم عزم نمود (ع):

چنان بتاخت که آموخت باد را رفتار

کوچ بر کوچ به ارومی رسیده لشکر قیامت حشر را به احاطه حصار ارومی امر کرد. یوسف خان هوتکی افغان چون قدرت مقابله نداشت در شهر ارومی به حفظ برج و باره و نگاهداری اهل و عیال بیچاره مشغول و به تهیه اسباب قلعه‌داری می‌پرداخت، اما آزادخان افغان بعد از پراکندگی از گیلان و انهزام از شمشیر خاقان گیتی‌ستان شنید که کریم خان زند از شیراز حرکت کرده به جانب شولستان ممسنی

۱. تاریخ منتظم ناصری: قزل‌ایاغ مغان (۲/۱۱۵۵).

و ایلات باشت و بابوی و انتظام کوهکیلویه رفته است، به جهت جبران آن کسر و اعلائی آن قسر به جانب فارس و عراق روی نهاد؛ و در فراهان با اکابر آن سامان به دفع و رفع و مجادله و مقابله بسر می برد.

و در آن اثنا خبر رفتن خان سترک و خاقان بزرگ بر سر ارومی و محاصره آن قلعه م شروع سمع وی گردید، هوشش از سر فرار کرد و به جانب آذربایجان ایلغار، در هنگامی که سپاه قلعه گیر صف شکن بر گرد حصار محیط و از طرفین آتش کارزار مشتعل بود به خاقان ترک عرضه کردند که اینک آزاد با قدی چون شمشاد و بالائی چون چنار و اجنادی افزون از اوراق اشجار می رسد.

لمؤلفه

بخندید و گفتا که شیر ژیان نترسد ز یک دشت پرمادیان
 گر از جوجه مرغی شود موجه زن کجا جوجه مرغ شاهین شکن
 پنج هزار (۵۰۰۰) مرد از لشکر خویش را به محاصره ارومی مقرر کرده دیگران را برداشته به استقبال آزادخان شد، در دو سه ساعت چنان بتاخت که شش (۶) فرسنگ از شهر ارومی گذشته بود راه بر سپاه آزادخان بربست و همت بر گرفتاری او جزم کرد، الویه رنگارنگ سپاه طرفین با مهر و ماه همراز گردید و غنه شیپور و شهنای دو لشکر با صوراسرافیل انباز، کوس حربی نعره برکشید و نای ترکی ناله بر آورد، سواران تراکمه و افاغنه که در شجاعت و دلآوری اکفا و همال بودند یک بار دیگر آویختند، تیرهای سه پر قرصهای سپر را می درید و شق القمر با یاد می آورد؛ و طعن سنان پیکرهای گران را بر هوا عروج می داد و معراج ثابت همی کرد. شمشیر دلیران قاجار آب نیل بود و در چشم قبطیان افاغنه خون ناب می نمود، حمله مبارزان دارالمرز بر اکراد از صرصر عاد خبر می داد، زره های داودی بر ابدان ابطال **أَوْهَنَ الْيُبُوتِ لَبِثْتُ الْعُنْكَبُوتِ** بودی و مغرهای آهنین در حدود تیغهای مصری حریر چینی نمودی، سیوف قاضب رشته های آمال را انقراض می بخشید و سهام ناهب گردنان برکشیده را انخفاض می داد، اشتباک و اعتراک صفوف را صوارم بران به انتهاک و انهتاک تبدیل می کردند، و اجتماع و اتباع جیوش را ضیاغم دران به افتکاک و انفکاک تغییر می دادند، بنیان ثبات را تسدید و بنیاد سکون را تشیید نماند، عنان

تماسک و تمالک از دستها رها شد و قدرت تقادم و تصادم در کس نماند، کتائب بر جنائب پیشی گرفتند و چنداول بر هراول سبقت جست، ساقه بر مقدمه تقدم یافت، جناح به امید نجاج بال گشاد، به یک باره سپاه آزادخان افغان و امرای سبزواری و دامغان حمله ور آمدند و درهم شدند، خوف و خیفی عجیب و های و هوئی غریب برداشتند.

بیت

هزاهز در آن رزمگاه اوفتاد پراکندگی در سپاه اوفتاد

سپاه خاقان ترک که بعضی افغان و بلوچ و برخی اکراد سست نهاد بودند فرار نمودند، خان والاشان سر راه بر سپاه شکسته گرفته به ضرب تبرزین سر و دستی چند بر زین شکسته، گریزندگان را به پهنه مصاف بازگردانید، [۱۵] و با دو هزار (۲۰۰۰) مرد پولادپوش آهن جگر از طایفه خود که در ثبات کوه البرز و در حمله باد صرصر بودند، در قلب بایستاد؛ و خود دست به آلات حرب و ضرب برگشاد و از نو آتش کارزار افروخته شد و بنیاد صبر و قرار سوخته، دلیران دارالمرز و پیادگان استرآباد زانوها بر زمین زده به یک باره مهره های مرگ مانند تگرگ فروریختند و مردان کار و دلیران قاجار بالاتفاق شمشیرها بر آورده همگروه چون پاره کوه رکاب بر اسب صبا شتاب زدند، تیغها بر بر و برز سواران افغانه چکاچاک بلند کرد، دستها از بال و سرها از تن جدائی جستند (ع):

تنان را همی داد سرها درود

روی خاک بر روناس پخته شد و خاشاک مانند شاخ بقم گلگون گشت.

لمؤلفه

از خون سرخ خاک بپوشید پیرهن وز خاک تیره چرخ برآراست طیلسان
 ز اجسام کشتگان ز برای صعود روح از خاک تا سپهر شد آماده نردبان
 از کشتگان زمین و غا شد چو لاله زار وز رمحها فراز هوا شد چون نیستان
 مقارن این حال شهبازخان دنبلی که از اعظم امرای آذربایجان و از سرداران
 معظم آزادخان بود و با نواب محمدحسن خان قاجار وفاقی پنهانی داشت و بر آزاد
 ایمن نبود با وجود چنین خاقان گیتی ستان دلیر و با نژاد از متابعت آزادخان ننگ
 کرده روی موافقت به خدمت محمدحسن خان قاجار آورد، آزادخان متوحشاً و

مشوشاً از پهنه جنگ و عرصه نام و ننگ فرار و به جانب اکراد یزیدی و بلباس گذار کرد، اردوی وی سراسر نصیب سپاه نصرت کسب شد و بزرگان آذربایجان خاصه فتحعلی خان افشار که سالارجیش آزادخان بود با سایر سرخیلان سعادت ملازمت رکاب سلطان حشمت مآب را دریافته در خدمتش به جانب ارومی رفتند.

و چون یوسف خان افغان هوتکی خود را در میانه دریای آب و آتش ناب غریق و حریق دید از در استیمان درآمده در بگشاد شهر را به تسخیر داده به قبول چاکری سرفرازی یافت. خان قاجار چهار هزار (۴۰۰۰) سوار افغانه را ضمیمه ملازمان رکاب فرموده یوسف خان هوتکی را با خانه کوچ سواران افغانه و احمال و ائقال بی کران روانه مازندران نمود و در نزد محمدخان قوینلو بیگلاریگی مازندران مأمور به توقف شدند.

**ذکر نهضت سپاه نصرت همراه
سلطان گیتی ستان محمدحسن قاجار به جانب
گنجه و قراباغ و انتظام آن صفحات جنت آیات و
تفویض نیابت آذربایجان به فرزند ارجمند اکبر خود
حضرت آقامحمد خان قاجار و
مراجعت به جانب عراق**

در آغاز سال یک هزار و [یک صد و] هفتاد و یک هجری (۱۱۷۱ هـ / ۱۷۵۷ - ۱۷۵۸ م) که فصل نوروز فیروز رسید و جهان پیر جوانی گزید رضوان اردی بهشت ماه گیتی را بهشت وار کرد و باد فروردین هوا را عنبربار ساخت، ابر آزادی گردن و گوش شاهدان چمن را پر لؤلؤ شهور و جواهر ثمین نمود، و نقاش نامیه صفحات کوه و دشت را پرنفوش رنگین:

لمؤلفه

رنگ زرنیخی زدودند از عذار بوستان
فرش کافوری ربودند از کنار کوهسار
ابر را راندند و واخواندند از کشت عدن

باد را بردند و آوردند از دشت تاتار
 باد خرمن‌های مشک آورد و مشک تندبوی
 ابر دامن‌های دُر گسترده و دُر شاهوار
 چرخ چون پرمایگان پاشید هر جا رایگان
 گنجهای شایگان بر خاک و بر خارای و خار
 تاج‌های بهمن و دارا شد از خارا پدید
 گنجهای خسرو و کسری شد از خاک آشکار
 پر ز یاقوت و ز مرجان و زبرجد سنگلاخ
 پر ز مروارید و الماس و زمرد مرغزار
 گلبنان چون گلرخان از لعل بر گردن و شاح
 شاخکان چون شاهدان ز الماس بر ساعد سوار
 لعل با زنگار آمودند اندر گلستان
 قیر با شن‌گرف پالودند اندر لاله‌زار

خاقان قاجار نامور که بر آسمان جلالت نیر اکبر بود سر و بر امرای دربار را
 رنگین‌تر از باغ و گلزار برآراست، چندان خلایع نگارین و ثیاب ثمین برانداخت که
 مجلس تحویل حمل از عرصه بهشت و صفحه سپهر حکایت می‌کرد و از لمعات و
 اشعات کسوت‌های زریافت و خلعت‌های زرتار و پرنده‌های رنگین و کمخاهای زرین
 عرصه خاک با صفحه افلاک پهلو می‌زد، دیده‌ها از تابش زر و گوهر خیره بود و فلک‌ها
 از دود توپ جهان آشوب تیره، خطبا خطبه تهنیت نوروزی برخواندند و نقبا مناقب
 و مدایح عرضه کردند، از شرم دریای نورش آفتاب غرق دریای عرق بود و از رشک
 تاج ماهش تارک سپهر اول از تاج ماه ننگ می‌داشت.

بعد از انجام لوازم عید سعید موکب فیروزی کوکب به عزم کشورستانی به
 جنبش درآمد، جنبیتهای کوه‌پیکر با زینهای مکمل و ستامهای مرصع حرکت گزین
 شدند و نقاره‌خانه و زنبورک‌خانه غریو رعد در کوه و در درافکندند، پیادگان تفنگدار
 قطار در قطار ثعبانان آتش بار بر دوش راه در گرفتند و سواران رزم شعار کتیبه در کتیبه
 آهوان خوشخرام به جولان درآوردند، گرد و غبار مواکب و شیبه و خروش مراکب
 چشم انجم و گوش افلاک کور و کر ساخت و تهاجم سواران ولوله و زلزله در زمین و

زمان انداخت. با شوکتی سلیمانی و حشمتی خاقانی راه قراباغ درگرفت، هر مشت خاکی از زمین از آن غیرت ایران شد و هر بقعه از ساعات بردع غارت ارم گشت، ارمنیه صغری و کبری را جنت‌المأوی نتیجه رضیع شمرده می‌آمد و سپهر از رشک خاک آلان نالان و گردون از حدّ چمن مغان در فغان بود، گنجه به بیغاره خلد را رنجه می‌داشت و ارزنة‌الروم [۱۶] خرمن روم را به ارزنی نمی‌شمرد، ایروان خود را خوارزم اول می‌خواند و شروان خویش را بخارای ثانی می‌دانست، شابران بر کرمانشهان سرگران بود و بیلقان را بر اصفهان طعنه می‌رفت.

ایام همایون در آن خجسته بهار فرخنده در متنزهات قراباغ به کشورستانی و نخجیر و کامرانی می‌گذشت و حکام و امرای آن ولایات مانند رودهای جاری به محیط اردوی حضرت شهریاری منتهی می‌شدند و از فرط اشتیاق بر یکدیگر استباق می‌جستند و به خدمتش سر قدم ساخته به پای می‌ایستادند آری (ع)

بایستند به دریا چو در رسند آنها

مع‌القصة اعظام آذربایجان و اکابر موغان و خوانین شروان و ایروان و باغیان قراباغ و طاغیان آلاطاق با احزاب و اصحاب و اشیاع و اتباع به اذیال دولت و اقبال خان بی‌همال تشبث و تمسک جستند و در مهاده امن و امان مرفه و مطمئن خفتند، تمامی اهالی اران به میامن و الطاف و اعطاف آن داور دوست‌نواز دشمن‌شکاف، رجای واثق و خلوص صادق حاصل کردند؛ و اعظام عشایر و نفایس ذخایر خود را عرضه نمودند و رعایا و برابا و اغنیا و اغنیا در کنف حمیت و حمایت و ظلّ عنایت و رعایت آن شهریار برآسودند.

بقایای سلسله جلیله قاجاریه که از عهد دولت صفویه در حدود قراباغ و گنجه خلفاً بعد خلف و سلفاً بعد سلف مرتع و اتراق داشتند از روی صفای نیت و صداق طویت به حضرت سلطان قاجار که ایلخان راستین و قاجارخان حقیقی بود بالطّوع و الرّغبة رقبه طاعت نهادند، خاصه قاجاریه زیادلو که در گنجه با شیران رومی و روسی پنجه در پنجه می‌افکندند و ریشه اعدا می‌کنند.

الحاصل سراسر مُلک قراباغ و موغان و اران مستخلص و صافی شد الآ قلعه پناه‌آباد شوشی که از ابنیه پناه‌خان جوانشیر بود و تسخیر آن را به زمانی دیگر حواله فرمود؛ و با امرای آذربایجان قصد اتمام کار کریم‌خان زند و تسخیر شیراز کرد. فرزند

ارجمند افخم اعظم اکبر اعزّ خود شاهزاده آقامحمدخان را که در رکاب نصرت آثار و در آن ایام شانزده (۱۶) سال داشت به نیابت ایالت در دارالسلطنه تبریز بر مسند جلالت برنشانند و خود با سپاهی بی عدد عزم مراجعت به عراق فرمود. فتحعلی خان افشار ارسلو و شهبازخان گُرد دنبلی در رکاب نصرت مآب خان والاشان همی آمدند و مانند فتح و ظفر در یسار و یمین آن شهریار نامور بودند.

ذکر مراجعت

**خاقان ترک و شهریار بزرگ سلطان گیتی ستان
محمدحسن خان قاجار به جانب عراق و مازندران و
ساخلوگداشتن یوسف خان هوتکی و سایر افاغنه را
به دارالمرز به نزد محمدخان قاجار**

بعد از انتظام امور آذربایجان و قزوین و گیلان دارای ملک آرای قاجار به جانب دارالمرز مازندران نهضت فرمود، محمدخان بیگلاریبیگی مازندران با همگی بزرگان و سروران به استقبال رایت نصرت آیت سلطانی سعادت یافتند و مشمول عنایات بی غایات خدیوانه گردیده در رکاب مستطاب به مازندران روی نمودند، همه راه اعظم و وجوه و معارف مورد ایادی و عواطف و مشمول عواید و عوارف شاهانه بودند و به انعامات جزیل و تشریفات جمیل بهره‌ور می‌شدند، مرغان خوش‌صفر بر شاخسار اشجار نوای تهنیت برگرفته بودند و ترانه‌های مسرورانه برداشته ترنم‌های بدستان می‌زدند.

از انبوهی ملتزمین رکاب و تنگی معبر شتاب باد شمال را کد و از بسیاری گلرخان جیش شعله‌گلهای آتشین خامد بود، وشاقان ترکی نژاد بردعی از نزهت مراحل و مراتع مازندران ملک قراباغ را فراموش کردند و ترکان گنجوی از ساحات گلزار اراک یاد نیاوردندی. خان والاشان در هر منزلی شکاری و در هر شکاری طوی ملوکانه فرمود که هرگز خانان بزرگ ترکستان را میسر نگشته بودی، از وفور نعمت بی منتها سپاهیان متنعم و محظوظ می‌شدند و شرح آن موجب اطناب و مایه اسهاب خواهد بود، و در منزل علی‌آباد که فضائی است وسیع با عمارتی رفیع:

نظم

کیانی یکی جشن سازید و سور
 دم مشگ از مغز بر میغ شد
 ز عکس می زرد و جام بلور
 می زرد کف بر سرش تاخته
 ز دل برده بکماز چون زنگ زنگ
 کشیده رده دیدگان سرای
 دو رخشان به باد از شبه درع ساز
 بعد از عبور از آن منزل پرسور حضرت شهریار به شهر ساری نزول فرمود و به
 سور و سرور و مسرت و حبور درگذشت بر بانگ قمار و لحن ساری مشک تاناری
 در آذر معجم سوختند و آذر خولاری در کانون ساغر برافروختند، عظمای دارالمرز
 و رؤسای قاجاریه و سروران تراکمه و بزرگان افغانه شرف حضور دریافتند و به
 الطاف خسروانه مخصوص شدند.

یوسف خان هوتکی افغان و ملایار محمد خواجه و اعظم خان و قلندر خان و
 گلستان خان و مرتضی خان و سایر خوانین و امیرزادگان اوزبکیه و افغانیه که بعد از
 انقضام و انهزام آزادخان افغان، گرفتار کمند حکم خان جلیل الشان قاجار گردیده
 بودند و با خانه کوچ و عیال و احمال و اثقال مأمور به توقف دارالمرز آمده، در
 ساری شرفیاب حضور حضرت شهریار شدند و به سیورغالات و تیولات متکاثره
 وادارار مستمریات [۱۷] متوافره اختصاص یافتند، و جمعی از آنان در سلک ملازمان
 رکاب منسلک شدند.

و مرتضی خان نام پسر ملایار محمد امام آن طایفه جوانی بود به بالای سروسهی
 و به رخسار دو هفته ماه، چشمانی چون چشم غزال و سرینی چون سرین گوزن،
 مژگانی خنجر آسا و ابروانی شمشیر کردار داشت از عمرش شانزده (۱۶) سال رفته و
 هنوزش خط نرسته از بنا گوش زلفین مشگین پر پیچ و خم از دو جانب عارض افکنده
 و کاکلی چون سلسله عنبر از قفای دوش اندر آویخته.

نظم

نهفته به زربفت سیمین برش ز رخشنده در افسری بر سرش

خرامان چو با ماه پیوسته سرو
 دو زلفش به هم جیم و درجیم دال
 دو برگ گلش سوسن می سرشت
 ز نخدان چو از سیم پاکیزه گو
 بناگوش تابنده خورشیدوار
 دو بادام دو ترک سنبل پرست
 ز خنده لبش چشمه نوش ناب

ز گیسو چو در دام مشکین تذرو
 دهن میم و از مشک برمیم حال
 دو شمشاد عنبر فروش بهشت
 که افتد چو از نوک چوگان بدو
 فروهشته زو حلقه زرنگار
 یکی نیم خواب و یکی نیم مست
 فشانده درو قطره قطره گلاب

در هنگامی که از حضور اعلی می گذشت دیدها در او محو ماند و دلها بدو شیفته گشت. زبانها به ترانه فتبارک الله احسن الخالقین مترنم آمد و عقلها بمنطوقه ان هذا الا ملک کریم تصدیق نمود، حاضران پیشگاه در حسن و جمال او خیره بماندند و بر آن افغان زاده نام خدای بخواندند و بالاتفاق عرضه کردند:

نظم

نماند مگر نیمه ماه را نشاید مگر خرگه شاه را

دارای مملکت آرای فرمود که در بساط سلطنت امردان ساده روی را بار دادن و خاطر ملکستان را بدانها متوجه ساختن نه قانون ملوک است و نه طریقه سلوک، خاصه که پدرش امام افغانه است و با ما در مقام خداع و مداهنه، و ملازمت پسرش در خلوت خاص سلطانی از طریقه حزم دور، همّت بلند ما بدین کوتاه نظری تن درنهد، پرچم منجوق ما را به از طره معشوق و صوارم قاضب اولی، از حواجب کواعب تیر دل لشکر خوشتر از مزگان دلبران، و قامت نیزه بهتر از بالای سروبالایان است، او را به ملایار محمد پدرش سپرد و در او طمع نکرد، اما سروران مازندران در کمندش بسته شدند و از تیرش خسته، خاص و عام او را صید دام و کبوتر بام آمدند، هر روز سر کوشش مجمع عاشقان بود و گفتگویش نقل مجلس سرمستان. شعرای رکاب و موزونان دارالمرز اشعار بسیار در او گفتند و از آن جمله است که بیدلی گفته است:

رباعی

افغان ز تو شوخ نامسلمان افغان افغان ز تو آفت دل و جان افغان
 افغان بچه در دل تو رحمی نیست از دست تو افغان بچه افغان افغان

دیگری در هوایش سروده است:

رباعی

این قالب بی جان ز لب جان طلبد وین خاطر دردمند درمان طلبد
دل نیست که او طالب افغان باشد الاّ دل من که دایم افغان طلبد
قصه حضرت شهریارى پس از لختی توقف در مازندران به جانب ری رأى کرد
و با سپاهی بی کران روی به اصفهان آورد.

در ذکر توجه خاقان قاجار و

سلطان شوکت مدار محمد حسن خاقان به جانب عراق و

فرار شیخعلی خان زند از اصفهان به شیراز و

تسخیر اصفهان و نزول در عمارات صفویه

چون دارای مُلک آرای قاجار و خدیو کامکار تمامت بقاع و قلاع و حصار و حصون بلاد طبرستان و مازندران و جیلان و قزوین و طالقان و تبریز و آذربایجان را از شرکت بیگانه برداخت و عرصه ملک را مستخلص و صافی ساخت، الاّ ولایت پارس در دست تصرف کریم خان زند نماند، و در غیبت لوای نصرت التّوای سلطانی، شیخعلی خان زند فرصت یافته به اصفهان تاخته اصفهان را نیز به طریق تغلب و مستعار به تصرف گرفته بود، خاقان ترک و سلطان بزرگ عزیمت استخلاص اصفهان و استیصال کریم خان زند را وجهه همت بلند ساخته بر یورش عراق و فارس عزم جزم فرمود با سپاه آذربایجان و مازندران و استرآباد و گرگان که تخمیناً پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) کس بودند از ری روی به عراق کرد:

نظم

جهانبان به رخس اندر آورد پای برآمد خروشیدن کره نای

زنبورکچیان رکابی از غریو اهریمنان رعد آوا پرده در صماخ ساکنین نه کاخ شدند
و جزایرچیان دارالمرزی از بریق برغمانان برق مانند خرمن کهکشانش بسوختند،
پیشخانه و آغروق بی اغراق علی الاتصال فرسنگها گرفته و احمال خزاین و صندوق
عرصه بر نسیم صبا تنگ کرده داشت، همه صحرا از اشترکوه هیکل و استر پیل پیکر

پرجبال و از صنایق امتعه و مفارش اقمشه پرتلال می نمود، جنایب تازی در زیران رکایب بازی همی کردند؛ و رکابداران ترکمان سر سنان بر سینه سپهر همی بردند؛ و در هر قدمی آثار روز محشر و علامات فزع اکبر آشکارا بود، اعلام رنگارنگ جلوه خورشید را حاجب گشتی و حجله ناهید را ناهب آمدی، صفا چون پر طاوس پیراسته بود و جیشها چون چتر کاوس آراسته، سلطان جلالت نشان قاجار در کمال ابهت و وقار بر زین زین مرکب جهان پیما برنشسته مانند جمعی بر بادی و سروشی بر پرزادی همی راند.

لمؤلفه

چون مهر بر به چارم طارم همی بتافت
چهرش فراز رخس فلک سیر رهسپار
گردونی آهنین پی و کوهی شهاب پوی
چرخسی جهان نورد و جهانی فلک مدار
بر چرخ یک هلال فزون نیست [۱۸] سال و ماه
چرخسی است آنکه هست هلال اندرو چهار
بر بر هلال او عجا شش ستاره لیک
صد ماه و صد ستاره عیان زو به رهگذار

چون طنطنه صیت عساکر نصرت مآثر شهریاری در شهر کاشان ولوله افکن سمع جمع دور و نزدیک شد، شیخعلی خان زند سپهسالار کریم خان که اشجع امرای او بود با وجود مسافت بعیده در اصفهان ثبات و مکانت نتوانسته، تازیانه فرار بر تازی صبا رفتار زده مانند باد راه شیراز درگرفت و به کریم خان وکیل از عزیمت سپاه خاقان بی عدیل اخبار کرد.

و کریم خان از کثرت جیش گردون طیش دهشت و وحشت حاصل کرده در خود قدرت مقابله ندیده به تهیه اسباب قلعه داری و حصاربندی پرداخت^۱ و آذوقه و علوفه بسیار در شهر ذخیره و انبار ساخت، خاقان مظفر راه عراق برگرفته امرا و

۱. به روایت ابوالحسن گلستانه: کریم خان از اراده محمدحسن خان مطلع شده به سبب نفاق مردمان خود مقابل شدن با جماعت قاجاریه را صلاح ندانسته در شهر شیراز بنای تحصن گذاشت. (مجمعل التواریخ، ۳۱۷).

حکام اطراف در هر مرحله و منزل سعادت رکاب بوسی یافتند و به مراصد و مراکز خود رجوع کردند.

و خان قاجار در عین جلالت و نهایت نبالت وارد دارالسلطنه سلاطین صفویه شد، عمارات سعادت آیات آن طبقه را که روزگاری رفته و گرد کدورت بر صور وجدران برنشسته، مجدداً زیبایی و زینتی تازه داد و ساحات آن حدایق و بساتین ارم تزئین را که مدتی لگدکوب حوادث و پایمال نوایب بود از غبار ملال رفتند، خاقان بی همال چندی در تختگاه صفویه تکیه بر تخت استقلال کرد و از روزگار رفته و تصاریف زمان گذشته لختی براندیشید، از تغلب دارای افشاریه و تعدی اعدای افغانیه عبرت گرفت و با افشار و افغان رکابی دل بد کرد. و چون فرقه قاجار دولو ناچار با آن حضرت راه مطاوعت و متابعت می سپردند و قلباً بر غلبه و حشمتش حسد می بردند بنابر مصالح ملکی اختیار ایالت عراق را به محمدحسین خان قاجار دولو که در رکاب مستطاب بود تفویض فرمود و پس از دو ماه توقف و تدارک ساز لشکر قصد فارس کرد.

صاحب تاریخ زندیه نگاشته که: در آن ایام آتش قحط و غلا بالا گرفته و خرمنهای غلات اهل عراق در شراره گران بهائی سوخته بود و توقف اردوی همایون که زیاده از پنجاه هزار (۵۰۰۰۰) کس بودند مایه خرابی کار عراقیان شد و از عهده مخارج پادشاهانه برنمی آمدند و زحمتی تمام و ضجرتی عظیم داشتند و معنی حدیث لاتأكلوا خبز السلاطین فانه عجین من دموع المساکین صورت تحقق می یافت و از مرور عبور شاه قاجار و سپاه الوار خسران و زیان بی کران به اهالی اصفهان روی کرده داشت^۱؛ و همانا که ضعفنا و فقرا بر ذات نیکش دعای بد می رانند العلم عندالله. آری

۱. به روایت ابوالحسن گلستانه: چون از صدمات لشکر افغان و افواج کریم خان سکنه اصفهان را خرابی بسیاری رسیده بود و آذوقه کم شده و از اطراف به سبب تعدی لشکریان راه ترود بر خلق مسدود شده غله به آن شهر وسیع البینان نمی رسید از لشکر محمدحسن خان به طلب آذوقه از مردمان اصفهان ضررهای عظیم به آن مسلمانان رسیده، جمعی به سبب عدم آذوقه به سرای آخرت شتافتند (مجمعل التواریخ، ۳۱۷). به روایت تاریخ گیتی گشا: آتش قحط و غلا شعله ور شد و شراره تنگ دستی و بی نوائی برق خرمن هر خشک و تر گشت. گرسنگان بی نوا در حسرت نان چشم بر قرص خورشید دوخته بودند، تنگدستان بیچاره از برای پختن خیال خام در تنور گرم سینه از شعله آه آتش افروخته، از شوق گندم سینه ها چاک بود و از حسرت نان دیده ها نمناک. ←

حفظ افراد و آحاد کشور با حضور و ورود چنین لشکری خالی از صعوبتی و عاری از تطاولی نخواهد بود:

بیت

پی شاه اگر آفتابی کند به هر جا که آید خرابی کند

ذکر عزیمت

سلطان بزرگ و خاقان ترک ابوالنصر

محمد حسن خان قاجار قوبیلو از عراق به فارس و

متحصن شدن محمد کریم خان وکیل

در شهر شیراز

پس از سپری شدن ایام دی و ظهور آثار فروردین، شهریار قاجار از عراق به الکای فارس یاساق فرمود، با آن دریای لشکر به صحرای کشور جم روی کرد، صحرانشینان فارس قبل از حرکت رایات شاهانه از بیلاقات کوشک زرد و النگ آسپاس در کمال دهشت و هراس ایل و احشام و دواب و انعام خود را کوچانیده از حوالی شیراز به جانب قشلاقات نقل کردند و در معاقل جبال و مراصد تلال تواری جستند، موکب فیروزی کوکب با فریدونی و حشمت جمشیدی به اراضی ملک جم راند و از راه آباده که آبادترین سایر معابر و علوفه در آن آماده بود قطع مسافت بعیده کرده، ساحات تل بیضا را مضرب خیام و سرادق بیضا مشارق فرمود.

نظم

فرو شد به ماهی و بر شد به ماه	بن نیزه و قبه بارگاه
چمن بود برسان باغ بهار	در و دشت و کوه و زمین پرنگار
سراپرده شهریار جوان	کشیدند در پیش آب روان
زمین گشت جنبان چو ابر سیاه	تو گفتی همی برنتابد سپاه
از افزونی خیام رنگارنگ بر حیژ گیتی عرصه تنگ و از انبوهی لوای گوناگون	

→ از خوردنی به غیر از لخت جگر نشانی نبود و از آشامیدنی به جز از خون دل نامی نه (ص)